



رابطه ضروری بین انسان و دین (۲)

آیت الله جوادی آملی

در چند شماره گذشته مطالبی درباره فطری بودن اصول دین (توحید، نبوت و معاد) بیان شد که در ضمن آن مشخص گردید؛ در جهان هستی هر موجودی که از قابلیت تکامل برخوردار باشد، دارای حرکت و هدفی مشخص است و حرکتی که خروج از قوه به فعلیت است چنانچه بسوی هدفی معین نباشد، هرج و مرج پیش خواهد آمد.

حرکت بسوی کمال

انسان که یکی از موجودات قابل تکامل این عالم است، از این قانون کلی مستثنی نیست، و از اینرو چنانچه نمی توان انسان را فاقد حرکت تکاملی در نظر گرفت، حرکت او را نیز نمی توان از هدفی معین بی بهره دانست، چه اینکه اگر فاقد حرکت فرض شود، یا باید برای این باشد که از آغاز دارای جمیع کمالات

آفریده شده و یا از قابلیت کمال بی بهره باشد، در صورتی که هیچکدام درباره انسان، متصور نیست، یعنی نه از اول بطور کامل خلق گردیده و نه کامل شدنش محال می باشد.

بنابر این انسان نیز مانند دیگر موجودات متحرک این جهان، موجودی است که پیوسته از نقص به کمال در حرکت بوده و بین این نقص و کمال او رابطه است، و از این رابطه در قرآن کریم به طریق، صراط و سبیل الله تعبیر شده است، چنانچه در سوره «نحل» در مورد زنبور عسل نیز از آن به «سبیل رتک» تعبیر شده است: «ثُمَّ كَلِمَ مِنْ كُلِّ النَّمَلِ فَاَسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^۱ - و سپس (ای زنبورهای عسل) از میوه های شیرین تغذیه نمائید و راه پروردگارتان را به اطاعت پیمائید، آنگاه (که از شیر گلها مکیدید) از درونشان شربت شیرینی برنگهای گوناگون بیرون آید که در آن شفا برای مردم باشد، در این کار نشانه قدرت الهی برای زرف اندیشان پدیدار است.

ادلیل و ذلول به معنی آرام و رام بودن است زنبور عسل در طی راه خدا وسیله الله کاملاً مطیع و آرام است و چنین نیست که سرکشی و سرپیچی از خود نشان دهد!

اسلام، راهنمای انسان به سوی کمال است

راهی هم که انسان را از قوه به فعلیت می رساند، راه خدا است و بنابر این انسان نیز دارای سبیل الله است، زیرا همانگونه که او با جمیع کمالات، چشم بدنیا نمی گشاید، تکامل او نیز محال نمی باشد، پس برای تکامل او راهی وجود دارد و چنین نیست که از هر راهی که حرکت نماید، به مقصدی که کمال است نائل گردد.

انسان مانند یک معدن و یا بذر گیاه و درختی نیست که تحت تأثیر عوامل طبیعی پس از مدتی تبدیل به فلزی گرانبها و یا گیاهی سرسبز و درختی تنومند گردد، بلکه موجودی متفکر و اندیشمند و آزاد است که کمال او در پرتو همین اندیشه صحیح و انتخاب آزاد و درست او است.

اگر انسان موجودی متفکر و انتخابگر است، پس بین او و تکامل، تنها یک رابطه فطری وجود دارد و آن سبیل الله و اسلام است، زیرا اگر هر دین و مکتبی او را به کمال مطلوبش نائل

گرداند و میان کمال او و تمام آنها رابطه باشد، هرج و مرج پیش خواهد آمد، زیرا ادیان و مکتبهای مختلف نقیض یکدیگرند و اگر یک مکتب و مکتب نقیض آن هر دو انسان را به کمال مطلوب برساند، معنایش اینست که در عالم نظم و قانونی حاکم نیست و راهی مشخص برای تکامل قرار داده نشده است، و انسان از هر راهی که حرکت نماید به مقصد و مقصود می رسد، در صورتی که انسان همانگونه که ممکن نیست هم تشنه آب گوارا باشد و هم تشنه سم و هردو بتواند عطش او را فرو نشانند، مکتب ها و ادیان نقیض یکدیگر نیز نمی توانند کمال او را تأمین نمایند پس طبعاً بیش از یک دین و مکتب در عالم نخواهد بود که بین انسان و آن دین و مکتب، رابطه تکاملی وجود داشته باشد و آن اسلام است.

علل پیدایش مکتب ها

علل و عواملی که باعث پیدایش این ادیان و مکتبهای فراوان و گوناگون در عالم شده است می توان آنها را در سه عامل زیر خلاصه کرد:

- ۱- جهان بینی های مختلف.
- ۲- کیفیت استنباط و برداشت از این جهان بینی ها.
- ۳- انگیزه های مختلف در تبیین احکام و قوانین.

برخی جهان بینی ها متکی به مبدأ است ولی معاد در آن مطرح نیست، صاحبان اینگونه جهان بینی ها معتقدند که انسان پس از مرگ تبدیل به مواد طبیعی عالم شده و همه چیز با مردن او پایان می یابد مانند عقیده مشرکان حجاز در عصر بعثت. و در بعضی جهان بینی ها، نه مبدأ وجود دارد و نه معاد و پیروان آنها می گویند: انسان از خاک برخاسته و دوباره خاک می شود و دیگر هیچ. و در بعضی دیگر مبدأ و معاد بصورتها و اشکال مختلف و گوناگونی مطرح است، و روشن است که احکام و قوانینی که در این مکتبها تبیین می گردد متناسب و هماهنگ با جهان بینی خاص آن مکتب خواهد بود، گذشته از اینکه انگیزه ها در نحوه تدوین قانون نقش دارند. در هر صورت هر جهان بینی و مکتبی، برای خود قوانین و موادی وضع می نماید که بسود خویش یا گروه و یا کشوری خاص و احیاناً جامعه بزرگ بشری باشد، و برفرض اینکه جهان بینی واحدی هم

برجهان حاکم می بود و به انگیزه واحدی نیز قوانین و احکام تبیین و تدوین می شد، کیفیت استنباط و نحوه برداشت و تطبیق مصالح و مفاسد، خود باعث پیدایش اختلاف می شد، زیرا انسان گاه دچار اشتباه و سهو و نسیان می شود و در نتیجه، در برداشت و تطبیق اشتباه می نماید و بدین ترتیب است که ادیان و مکتبها و قوانین مختلف و ضد و نقیض بوجود می آید و از سونی انسان هم نمی تواند با تمام اینها رابطه تکاملی داشته باشد، زیرا اختلافات همیشه اختلافات در فروع نیست، مثلاً نظیر نماز احتیاط نیست که کسی بگوید می توان آن را نشسته و یا ایستاده خواند که جزء امور احتیاطی و فروعات است، بلکه گاه اختلاف در مسائل اصولی و زیربنائی است که رو در روی هم قرار دارند و از اینرو آنچه انسان را به مرحله کمال انسانیت می رساند، اسلام است،

و تمام انبیا برای رساندن اسلام به جامعه مبعوث شده اند، و هر کس جز اسلام، دینی را برگزیند پذیرفته نیست «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ». عقل که بمثابة چراغ است برای ارائه راه تکامل انسان کافی نیست بلکه اسلام که آورنده اش پیامبران الهی اند راه تکامل و صراط مستقیم است چه اینکه هرگز کسی تنها با چراغ به مقصد نمی رسد بلکه باید صراط مستقیمی وجود داشته باشد تا بتوان با چراغ آن را پیمود، البته اگر از این چراغ هم محروم باشد، نمی تواند میان سامری و حضرت موسی فرق بگذارد و بدام سامری خواهد افتاد.

فلسفه بعثت پیامبران

خداوند در سوره «نساء» می فرماید: «أَنَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَإِيۓۓۓ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوۓۓۓ زَبُورًا. وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَا هُمۥ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقُصِّصْهُمۥ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكۡلِيمًا. رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعۡدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا»^۳ ما به توحی نمودیم چنانچه به نوح و پیامبران پس از او وحی فرستادیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (بنی اسرائیل) و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم و به داود زبور دادیم و (همچنین وحی نمودیم به) پیامبرانی که داستان آنها را برای تو قبلاً بیان کردیم و پیامبرانی که

سرگذشت آنها را بیان نکرده ایم و همانا خداوند باموسی سخن گفت. پیامبرانی که بشارت دهنده، و بیم دهنده بودند تا برای مردم بعد از این پیامبران بر خداوند حجتی باقی نماند (و بر همه آنان اتمام حجت شود) و خداوند توانا و حکیم است.

در آیات مزبور خداوند متعال پس از اینکه جریان بعثت تعدادی از پیامبران را تبیین می فرماید، در پایان فلسفه بعثت را به اینصورت بیان می نماید: «لَسَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» و این استدلال برای ضرورت وحی و عدم کفایت عقل است. اگر سلسله جلیله انبیاء مبعوث نمی شدند، مردم در روز قیامت احتجاج می نمودند که ما را بدون راهنما در دنیا رها نمودی و ما خود نتوانستیم سبیل الله را تشخیص داده و پیمائیم و از اینرو به بیراهه روی و انحراف گرانیدیم. اگر عقل برای هدایت و راهنمایی بشر کافی بود و اگر فکر و دانش می توانست مسئولیت راهبری انسان را بعهده گیرد، زمینه چنین احتجاجی از میان می رفت و چنانچه احتجاج می کردند، خداوند در پاسخ به آنان می فرمود: شما با وجود علم و عقل نیازی به راهنما نداشتید.

نیاز به پیامبران ضروری است

بنابر این انسان برای پیمودن سبیل رب و صراط مستقیم نیاز به پیامبران دارد و نیاز به کسی دارد که از نظر جهان بینی و از نظر برداشت و استنباط و نیز از جهت تطبیق قوانین بر آن جهان بینی دچار اشتباه و خطا نشود و انگیزه های غیر خدائی در او راه نیابد تا در نتیجه بتواند بشر را به صراط مستقیم هدایت و رهبری نماید. و این نیاز، ضروری و لازم است.

جهان بینی واقع گرایانه

در کتاب ارزشمند «الغارات» که تقریباً یک قرن پیش از نهج البلاغه نوشته شده است و بسیاری از خطبه ها و سخنان حکمت آمیز حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در آن آمده است، جریانی نقل شده است که می تواند نشانه گویایی از یک چنان رهبری که جامعه انسانی به آن نیازمند بوده و انگیزه غیر خدائی در او راه ندارد باشد.

صاحب «الغارات» می نویسد: زنی بهنگام تقسیم بیت المال بحضور حضرت امیر مؤمنان علیه السلام برای گرفتن سهمیه خویش، رسید. وقتی سهم خود را دریافت نمود، متوجه شد که حضرت بین او و دیگر زنان فرقی نگذاشته است، با ناراحتی به امام عرضه داشت: ای امیر مؤمنان! من زنی از نژاد عرب و از قبیله شما هستم! چرا بین من و دیگر زنان تفاوت نگذاشتی و به من به اندازه دیگران از بیت المال دادی؟ حضرت مقداری خاک از زمین برداشته و فرمود: «من بین اجزاء این خاکها فرقی نمی بینم، همه ما از خاک آفریده شده ایم و از این رو بین ما تفاوتی نیست و اگر امتیازی باشد، ملاک امتیاز چیز دیگری است که آنها را عامل امتیاز در بیت المال نمی باشد و من در قرآن نگرسته ام و فرقی میان فرزندان اسماعیل با فرزندان اسحاق ندیده ام با اینکه این دو، از دونژاد و قبیله و دارای دوزبان مختلف اند».

بدون تردید هنگامی که جهان بینی و برداشت و استنباط اینگونه واقع گرایانه انجام گیرد، هیچگونه اختلافی پیش نخواهد آمد و لکن تمام مسأله از همین نقطه آغاز می گردد که جهان بینی های غلط و برداشت های نادرست و یا انگیزه های ناروا در تبیین و تدوین قانون، وسیله اختلاف و تعدد مکتبه ها و ادیان مختلف می شود و هر کدام جمعی از انسانها را طی قرنهای بدنبال خویش گشانده و به گمراهی و ضلالت دچارشان می سازند، و چنانچه می بینیم همه آنها را که منشأ این اختلافات شده و یا آنها را که از ایشان پیروی نموده اند مردمانی عاقل بوده اند ولی عقل نتوانسته است آنان را به صراط مستقیم و سبیل الله رهنمون گردد و از پیامبری نیازشان سازد بویژه هنگامی که جامعه در سطح بسیار پائینی از نظر رشد و آگاهی علمی قرار گرفته باشد که در آن صورت تبلیغات گمراه گرایانه تأثیر بیشتری خواهد داشت.

قرآن کریم در این رابطه می فرماید: «وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ. أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ إِلَّا عَصَا فِرْعَوْنَ وَمَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ. فَاسْتَحَفَّتْ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ»^۱ - فرعون در میان قومش (علیه موسی) به تبلیغات پرداخت و با آواز بلند گفت: ای مردم! آیا کشور (با عظمت)

بقیه در صفحه ۳۵

الدُّعَاءُ لِوَالِدَيْهِ» - فرزندان خردسال خویش را به خاطر گریه کتک نزنید، چه اینکه چهارماه (اول کودکی) گریه آنسان شهادت به توحید است و چهارماه دیگر صلوات بررسول خدا صلی الله علیه وآله است و چهار ماه سوّم دعا و طلب مغفرت برای پدر و مادرشان می باشد.

این کودک که هنوز مهمانی تازه وارد به جهان هستی بحساب می آید و چیزی را نیاموخته و نیندوخته است، ولی همانگونه که از روایت برمی آید بطور فطری نیاز به مبدائی که خواستهایش را تأمین سازد، احساس می نماید اما نمیداند که آن مبدأ کیست؟ آن کودک حتی پدر و مادر خویش را هم که همواره با او در تماس اند نمی شناسد، زیرا عقلاً ممکن نیست بتواند نیاز خویش را احساس نماید و برای رفع آن زاری کند ولی در جستجوی کسی است که قدرت بر این کار دارد لذا گریه او شهادت و گواهی بر احساس فطری وی نسبت به چنان مبدأ قادری است.

رفته رفته چهارماه نخست زندگی را پشت سر گذاشته و وارد چهارماه دوّم می گردد ولی در این مرحله وجود پدر و مادر را که با او سخن گفته و با محبت وی را در آغوش می کشند، احساس می نماید اما نمی تواند آنان را از دیگران تشخیص دهد بلکه تنها آنها را بعنوان واسطه های فیضی که نیازهای او را مرتفع می سازند می شناسد، و باین عنوان به آنان احساس محبت می نماید، لذا در طی این چهارماه گریه اش صلوات و درود بر پیامبر اکرم (ص) که واسطه اعظم فیض الهی نسبت به بشر است می باشد.

و در چهارماه سوم که پدر و مادر خویش را می شناسد، گریه او طلب مغفرت و دعا برای آنان است. مرحوم استاد علامه طباطبائی رحمه الله علیه راجع به این روایت فرموده: این روایت لطیف ترین روایات باب توحید است که گرایش فطری انسان را به خداوند بروشنی و وضوح نشان می دهد.

ادامه دارد

۱- سوره نحل- آیه ۶۹

۲- سوره آل عمران- آیه ۸۵

۳- سوره نساء- آیات ۱۶۵ تا ۱۶۳

۴- سوره زخرف- آیات ۵۴ تا ۵۰

مصر از من نیست؟ و این نهرها از زیر قصر من جاری نیست؟ آیا (عزت و جلال مرا) نمی بینید؟. آیا من (برای سلطنت و رهبری) از این مردی که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن گوید، برتر نیستم؟! اگر راست می گوید چرا دستبندهای طلا به او داده نشده است؟ یا اینکه چرا فرشتگان همراه او نیامده اند (تا گفتارش را تأیید نمایند)؟ او (فرعون) قوم خودش را تحمیق کرد و کوچک شمرد و در نتیجه از وی اطاعت نمودند و همانا آنان گروه فاسقین و تبهکارانند.

عقل به تنهایی کافی نیست

بنابر این عقل برای رهبری بشر کافی نیست، بلکه پیامبران بایست سبیل الله را به مردم ارائه دهند و مردم در پرتو چراغ عقل و خرد آن را از راههای انحرافی که شیادان و منحرفان به انسانها می نمایانند، تشخیص دهند. انسان هم بطور فطری همین صراط مستقیم را می جوید. ولی اجمالاً می داند که مبدأ و معادی وجود دارد اما چه کند که آن مبدأ از وی راضی شود و در قیامت روسفید محشور گردد؟ عقل آنرا نمی فهمد، لذا باید پیامبران بیایند و این مطالب را به او بگویند و گرنه عقل یک سلسله خطوط و اصول کلی را درک می نماید که در مقام عمل پیاده نمی شود. این است که در آیه شریفه می فرماید: انبیاء آمده اند تا خداوند حجت بالغه اش را بر مردم تمام نماید و مردم چنین حجتی در برابر خداوند نداشته باشند.

پس فطری بودن دین از نظر مقام ثبوت محرز و مسلم است، چنانچه از نظر مقام اثبات جای تردید نیست که شکوفائی فطرت نیاز به راهنمایی پیامبران دارد.

پیش از آنکه بحث را در این زمینه به پایان ببریم، حدیثی را بعنوان دلیل و شاهدی دیگر بر فطری بودن دین نقل می نمایم.

نیاز فطری کودک به خداوند

مرحوم صدوق «ره» از صفحه ۳۲۸ تا صفحه ۳۳۱ کتاب توحید خویش را اختصاص به روایات فطرت داده است. از جمله آن روایات، روایتی است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل نموده است که ایشان فرمود:

«لَا تُضَرُّوْا اَوْلَادَكُمْ عَلٰی بُكَائِهِمْ فَاِنَّ بُكَاءَهُمْ اَرْبَعَةٌ اَشْهُرٌ شَهَادَةٌ اَنْ لِّاِلٰهِ اِلَّا اللهُ وَاَرْبَعَةٌ اَشْهُرٌ الصَّلٰوةُ عَلٰی النَّبِيِّ (ص) وَاَرْبَعَةٌ اَشْهُرٌ